

نامه یکی از فقهاء بزرگ قم به ناصرالدین شاه درباره اوضاع کشور و رفتار دولت

سید حسین مدرسی طباطبایی

حاج ملا محمد صادقی قمی، از علماء و فقهاء بزرگ قرن سیزدهم قم و از مجتهدین متنفذ و مقتدر آن دوره بوده و مورد توجه خاص دربار قاجار قرار داشته است. اعتماد السلطنه در المآثر و الآثار درباره او می نویسد: «حاج ملا صادق قمی مجتهدی فحل بود و از مشایخ بزرگ شیعه به شمار می آمد».

در اخبار و آثار تتبعی کامل و استقرائی شامل داشت. از متفردات او آن که چیدن موی ریش را از بین - به حدی که شبیه تراشیدن هم باشد - منع نمی فرمود. «عطالله تربته».

ص: ۱

میرزا علی اکبر فیض در تاریخ قم، که به سال ۱۳۰۳ نگارش یافته است، درباره او می نویسد:

«جامع علوم و بارع همه فنون است؛ چنان که در هر یک از فنون کمال و رسوم افضال او را قدح معلی بود؛ در اوائل جوانی رخت به اصفهان کشید. قریب ۱۰ سال به تکمیل علوم مقدمات و ریاضی و کلام و علوم دیگر اشتغال داشت؛ پس از آن روی به نجف اشرف کرد و در حوزه درس حجة الاسلام شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام فقه و اصول را تکمیل فرموده، مجازاً مراجعت نمود. فیصل حکومات شرعیه این بدل منوط به قلم ایشان بود تا در سنه ۱۲۹۸ به دار جنان خرامید».

ص: ۲

صاحب مختار البلاد می افزاید:

غالب تلمذش در اصفهان نزد مرحوم حاج شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب حاشیه معالم بود و قریب هفت سال در نجف به تکمیل مبانی فقهی اشتغال داشت؛ سپس به قم آمده، حدود چهل سال حکومت شرعی این شهر با او بود تا در ماه شوال سال ۱۲۹۸ درگذشت و در مقبره شیخان قم مدفون گردید.

جنابش در تبحر علوم خاصه ادبیات در عصر خود ممتاز بود و همچنین در کثرت حفظ، چنان که اغلب مقامات حریری را محفوظ بوده و در سجلات خود به مناسبت می نگاشته، و نماز اهالی از مصلی به منازل خود نرسیده غریق رحمت الهی گردیدند...»

ص: ۳

میرزا آقا خان صدر اعظم نور در دوره صدارت خود به سال ۱۲۷۲ مدرسه و مسجدی برای این علام جلیل در نزدیکی خانه او در محله گذر قاضی قم بنا نهاده است که وصف بنا و متن کتابه های آن در سلسله مقالات «مدارس قدیم قم»

ص:۴

دیده می‌شود و وی تا پایان عمر در همان جا تدریس و اقامه جماعت می‌نموده است.

ص:۵

او چنان که گذشت سخت مورد توجه دربار قاجار بوده و ناصرالدین شاه در سفرهای خود به قم به دیدار وی می‌رفته است. حاجی کتابخانه‌ای مهم نیز داشته که پس از مرگ او متفرق شده و از خاندان وی بیرون رفته و در این میان نوشته‌های او نیز ناشناخته مانده است. برخی از کتابهای کتابخانه او را در قم دیده‌ام که وی به خط خود بر آنها حواشی و تعلیقات نگاشته است.

از حاجی نامه‌ای گلایه‌آمیز و تند در شکوه از مظالم و تجاوزات وزراء عمال حکومت قاجار خطاب به ناصرالدین شاه در مجموعه خطی شماره ۳۶۶۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه (صفحات ۷۸ - ۸۵) و جنگ شماره ۳۷۵ ج دانشکده حقوق (برگ ۵۰ ر - ۵۳ پ) هست که آن را به سال ۱۲۹۲ در حدود هفتاد سالگی در سفر دارالخلافه (تهران) پس از دیدار با شاه نوشته و با آن که ضمن نامه کوشیده است نسبت به شاه خوش آمد گوئی کرده، خشونت نامه را جبران کند؛ باز هم گویای دلیری قابل تحسین و موقع اجتماعی و نفوذ و اقتدار اوست. حاجی در این نامه از تجاوزات مقرب الخاقان حاجی میرزا نصر الله ص:۶

و دیگر عمال حکومت یاد کرده و از این که هیچ یک از مقامات دولتی به دستخطهای شاه اعتنا نمی کنند اظهار تعجب نموده است. او می‌نویسد: «اگر بعد از قرنی یک نفر پیدا شود که در احقاق حق و رفع ظلم سیف قاطع باشد او را به فساد عقیده نسبت می‌دهند» و می‌نویسد: مأموران دولت خانه و هستی رعایای بیچاره را غارت می‌کنند و کسی نیست به داد مردم برسد؛ و از آه مظلومان باید ترسید. یا اینکه: اگر از وزیر و امیری به شخص شاه شکایت شود رسیدگی به شکایت به همان وزیر و امیر واگذار می‌شود؛ و معلوم نیست سرانجام کار مملکت با این بساط بکجا خواهد کشید؟.

بهر حال از نظر اهمیتی که این نامه در روشن ساختن وضع در هم ریخته و بلبشوی دوره فرمانروائی شاهان قاجار و همچنین دخالت مثبت روحانیون آن عهد در سامان بخشیدن به آشفتگی‌ها و جلوگیری از تعدیات و زورگویی‌های عمال حکومتی سلسله مزبور دارد؛ نیز از این رو که بهر حال اثری بازمانده از یکی از علما و فقه‌های عالی قدر و بنام قم در آن دوران است به نشر آن در این مجموعه (با آنکه پاره‌ای از مطالب و عناوین آن - در وصف مخاطب نامه بطور کلی و علی الاصول نادرست است) مبادرت شده و امید است برای کسانی که در تاریخ این دوره تحقیق می‌کنند؛ قابل استفاده باشد.

متن این نامه در دو نسخه یاد شده، اختلافات زیادی دارد و گویا در هر یک برخی از مطالب حذف و تلخیص شده است. در اینجا متن بر اساس نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه بچاپ رسیده و برخی از جاها که در نسخه دانشکده حقوق اضافی هست افزوده شده که بیشتر موارد آن با قرار گرفتن میان دو قلاب مشخص است. اینک متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يؤتي الملك من يشاء وينزع الملك ممن يشاء، الذي امر بالعدل و الانصاف و نهى عن الظلم والاعتساف،
والصلاه على محمد وآله الجائزين لجميل الاوصاف.

و بعد چون دهقان مشیت ازلی تخم وجود بنی نوع انسان را در صحرای وسیع فضای امکان جز به جهت تحصیل معارف حقه نکاشت و نقاش صنع لم یزلی بدیع انموزج جمیع کلیات را در صفحه صحیفه وجود مگر به جهت تکمیل مکارم اخلاق شرعیه ننگاشت لذا انبیاء مرسلین رسائل فیوضات غیر متناهیة بودند که از حق و خلق برسانند و علماء که نواب انبیاء هستند می باید از ظل الله گرفته و به رعایا که ودایع الهی و خزاین حضرت ظل الهی می باشند، برسانند.

آن مواهب بی پایان و آن عطایای بی کران که باید به عامه رعایا عاید شود انصاف و عدل است که هیچ مملکت و هیچ رعیت آرامش و آسایش نداشته و ندارد الا به این خصلت حمیده و این صفت پسندیده . خلفا در این معنی اهتمام تمام داشته اند و پیوسته در مجالس خود علماء و وعاظ را [ملتزم نموده، ایشان را به ذکر مواعظ و نصایح مدح و انصاف]، مأمور بلکه مجبور می نموده تا از آثار پسندیده که نتایج عدل است همه روزه محظوظ باشد [و از اختلال مملکت و ملت که نتیجه ظلم و جور است محفوظ مانند] هر گاه به شرح احوال ایشان در کتب سیر و غیرها رجوع شود صدق عرایض مشهود و معلوم خواهد شد. با این خصال ایشان را خلفاء جور می گویند در دنیا با این لقب زشت و در آخرت محروم از بهشت خواهند بود چرا که در اظهار یک کلمه حقه مضایقه کردند.

از روزی که این خادم شریعت مطهر، به آوازه عدل و انصاف و وضع تنظیمات و جعل صنادیق عدل مغرور و مشعوف شده به دار الخلافه آمدم چیزها دیده و دانسته ام که در این مدت هفتاد سال هرگز در خاطر خطور نداشت، پادشاهی دیدم مؤید، قلب مبارکش مرآت غیب نما، از اُفت و عدالت عدلی مجسم و انصافی مصور، در حفظ ملک و ملت ساعی و جاهد و در رفاه رعیت عاشق و مایل . علاوه بر این همه عدل ذاتی و فطری گویا ذات خجسته صفات همایونش خود ره نمائی به عدل و انصاف را فریضه دانسته و فهمیده همه روزه بر این امناء جور و اولیاء ظلم اعلام می فرمایند.

عصری است ضد عصر خلفاء. دین علی بن یقظین در وجود مسعود همایون است و جور هارون الرشید در وجود وزرا [که اگر ایشان را اولیای جور گویند خلاف و گزاف نگفته اند چرا که در هر روز هزار کلمه حقه را کنمان می کنند و هزار حکیم غیر ما انزل الله را عنوان]. وقتی در حضرت نوشیران از عدلش وصف ها رانند، گفته بود عدلی ندارم ولی کاری

کرده‌ام که غیر از خودم در این ملک کسی قدرت بر ظلم ندارد. و در این دولت جاوید آیت غیر از وجود مسعود همایون همه کس قدرت بر ظلم دارد، بلکه غالباً غیر از ظلم پیشه‌ای ندارد و از کلام حضرت امیر المؤمنین (ع) اندیشه‌ای:

لا تظلمن اذا ما كنت مقتدرًا / فالظالم مقدره یفضی الی الندم

تنام عیناه والمظلوم منتبه / یدعو علیک وعین الله لم تتم

مباشترین امور دیوانی که گاهی «امناء» و گاه «اولیاء» و گاه «رجال» و گاه «ارکان» خوانده می‌شوند جمعی کسبه شده‌اند که لیلانهاراً معامله می‌کنند، هر حکم که درباره ایشان می‌شود اغماض و اهمال را فرض می‌دانند و قرض می‌دهند تا در خوردن مال دیوان یا اتلاف جان و مال مسلمانان به اضعاف بلکه به آلف استرداد کنند، چنانکه بر ملا می‌گویند با فلان امیر یا فلان وزیر یا فلان حاکم چگونه می‌توان درشتی [کرد و زشتی] نمود یا فلان دستخط را چگونه می‌توان مجری داشت؟ [به عقیده ایشان] این همه‌های و هو [و این همه گفتگو و این زمزمه انصافت و مهممه عدالت مخصوص] حمال و جمال است نه از برای ارکان و رجال. در هر قضیه که متدعیین علی السوا باشند رجوع به مراجعات خارجی می‌شود. [هر طرف به حساب اوضاع دنیا پیش و بیش است اگر حق محض و محض حق با طرف مقابل هم باشند پامال و مضمحل است]، در هر طرف که یک نوکر علاوه از طرف دیگر، پیش است و از بی انصافی و بی اعتدالی اگر در احقاق [حق] مظلومی اصرار یا اظهار بشود می‌گویند این دستخط ظاهری است، نمی‌دانم بطون سبعه دستخط از کجا بر ایشان کشف شده که ماها استنباط و استخراج نمی‌توانیم نمود! به چه دلالت «بگیرند» و «برسانند» راه بره «نگیرند» و «نرسانند» توجیه و تأویل می‌نماید؟ این خادم شریعت مقدسه که با هزار زحمت این جزیی ملک را فراهم کردم تا مدد معاش خود و عیال باشد و کل بر دولت و دیگران نباشم، با همه تفصیل از همه گذشتم که دستخط مبارک پادشاه اسلام در مملکت خود در نزد نوکرهای خانه زاد و علمای پایخت خود زیاده از این بیشتر بی عظم و قدر نشود.

به طور تحقیق بدانند که دسته دسته دستخطهای قطعی بتی در دست مردم مظلوم مانده به هیچ کس دسترسی ندارند. هر گاه ثبتي از دستخطهای مبارک بردارند بعد از مدتی از انجام آنها جويا شوید مشهود خواهد شد که این مظلومین به حالت اول باقی هستند. ملهوف و مظلوم وارد شدند مأیوس و محروم مانده مقروض و مغموم مراجعت می‌کنند. گذشته از این که محض خیالات [هم] که شده در احقاق حقوق مردم در اجراء این دستخطها اعتنا ندارند به معاذیری متعذر می‌شوند که نعوذ بالله به مذمت ولی نعمت خود منتهی می‌شود. می‌گویند طرف مقابل سخت است، دستخط مبارک سست است و ظاهری است. فلان عمله خلوت از باطن خبر دارد، از تلون و تجدد اندیشه داریم، از ناسخ و منسوخ می‌ترسیم، به خداوند متعال چنین است که می‌گویند. ضبط ضیاع و عقار و حفظ جلال و وقار و اصلاح امورات و توجه به دهات و قنوات خود مجال نمی‌دهد اعانت مظلومی یا اغاثت ملهوفی کنند. به عرض کسی گوش نمی‌دهند، بدهند ملتفت نمی‌شوند، بشنوند جواب نمی‌گویند [تا حساب می‌گویند] ای کاش به این ناحساب هم مستعد باشند. مزیت انسان به «نطق» است، سکوت و خموشی چرا ممدوح شده؟ اعلا ء کلمه حقه فضیلت داشته کتمان حق چرا «الحال» محمود و ممدوح است.

اگر بعد از قرنی یک نفر پیدا شود که در احقاق حق و رفع ظلم سیف قاطع باشد او را به فساد عقیده و سوء طریقه نسبت می‌دهند. ای کاش قدری از این فساد عقیده برای ایشان پیدا می‌شد که این همه عدالت‌ها و انصاف مهمل و معطل

نمی‌ماند. در مجلس... قدری را که رایحه عدل به مشام مظلومین رسیده بود مخرب نشاط خود دیده طی آن بساط کردند. نعوذ بالله الجبار من شر الاشرار.

این همه عداوت با شرع از چه بابت است؟ مگر نه این شرعی است که ایشان را از تمجس و تنصّر و تهود خلاص کرد؟ مگر نه احکام و عقود و مواریث و حلّیت ازدواج و اموال است که علما از قبل انبیاء فرموده اند. فوالله لقد اصبحنا الشریعة واهیه القوی منفصّة العری معدومة الارکان معدومة الاعوان. احکام خدا را افسانه می‌دانند، دین و جماعت را دکان داری می‌شمارند، مراعات شرعی را مدد معاش می‌گویند، صیغ شرعی را مکر و حیل می‌نامند. هر گاه چندی از این پیش علمای اعلام و ائمه دین را که مخازن احکام سید المرسلین می‌باشند با عوام کالانعام توفیری می‌دانند و توقیری می‌کردند، این اوقات به جبران ماضی در تضییع آن عظیم و احترام سعی و اهتمام تمام دارند، اگر کار بر این نسق بگذرد و عقاید باطنه ایشان بر ملا شود بر اسلام سلام باید گفت و وداع باید کرد.

لبیک علی الاسلام من کان باکیاً / وقد ترکت اعلامه و وداعه

العیاذ بالله اگر صیغ شرعی محل استهزاء شود زن‌های جوان در حباله پیران [بدان دو کلمه عقد و نکاح چگونگی از زنا و سفاح احتراز خواهند داشت] و هرج و مرجی بشود که اصلاً اصلاح پذیر نباشد. گویا میل دارند که این اسم بی مسمی و این رسم بی اصل را هم از میان بردارند تا بکلی آسوده شوند. یریدون لیطفوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون.

هر دقیقه داعی را حیرت بر حیرت افزوده می‌شود که کار این مردم با این وزراء چه خواهد شد. اگر عرض کنم فلان شخص به دستخط مبارک و توقیع همایون واقعی نگذاشت و مجری نداشت باز به همان وزیر رجوع می‌شود. «کرّ علی ما فرّ» همین فی الحقیقه محظوری به محظور مبدل می‌شود.

شتان ما یومی علی کورها / ویوم حیان اخی جابر

این آئنا از کارهای خود هیچ امر را کار نمی‌دانند و به درد احدی نمی‌رسند. محض تصدیق عرایض داعی و اطلاع از حالت رعایا، جویا شوید که عرایض داعی چه بوده و چه واقع شده؟ در منزل جناب امام جمعه چه قسم صلح شده و چه نحو صیغه محکمه شرعی جاری نمود که مجال خیاری و خیالی باقی نمانده؟ صورت مجلس را مطالبه فرمایند مشهود رأی عدالت پیرا شود که هنوز تفصیل عرایض داعی و آن مصالحه نامچه را ... نکرده چرا کلمات لاطائل بگویند؟ چرا حکم شرعی و سلطان را به مزخرفات باطل کنند. بر این مشّت رعایا رحم کنید، از دست رفتند، فریاد رس ندارند، چیزی برای ایشان باقی نمانده است، بضاعت و سرمایه که هزار رعیت به آن تعیش می‌کنند اسباب یک اطاق شد و ملکی که هزار نفر به آن نان می‌خورند به خرج طویله امیری و وزیری رفت. چه بلائی شدند بر جان و مال مسلمین.

بصاحب شریعت قسم است که داعی قبله عالم را از نوشیروان عادل تر می‌دانم چرا که در اطراف او اینگونه، اگر این وجود همایون مؤید نبود، و دست غیب او را نگاهداری نمی‌کرد، کار این مردم به کجا می‌رسید. اگر چه می‌دانم بعد از این عریضه که محض رضای خدا و اطلاع سایه خدا خود را مکلف و مأمور دانسته بی ملاحظه به عرض رسانیدم

دیگران از جانب مقرب الخاقان حاجی میرزا نصر الله وکیل مطلق بلاعزل خواهند بود . هست و نیست مرا بر باد خواهند داد.

محض قوام دولت و نظام ملت و دعای وجود مسعود همایون که دقیقه‌ای از خیال خجسته مآل عدالت غافل نیست باز عرض می‌کنم با این حالت‌ها، مردم تمام خواهند شد و خراب می‌شوند [آبادی عباد و عمارت بلاد و رفع فساد نخواهند شد] از عمر دعاگو چیزی باقی نمانده است.

فردا از این شهر و عنقریب از دینا خواهم رفت. در شهری که احکام و ارکان دین را افسانه می‌شمارند و دستخط مبارک پادشاه اسلام را که مثل اول الامر است محل اعتناء نمی‌دانند توقف حرام است. هر قدر زودتر برویم دیر شده است. باید برون کشید از این ورطه رخت خویش. بر این خادم شریعت مطهر محقق شده است که دفع ظلم حاجی میرزا نصر الله برای داعلی مقدور نخواهد شد و با این وزرا و امنای خائن که از هزار راه از او خوف و بیم و تمنای زر و سیم دارند هیچ حکم و دستخطی از پیش نخواهد رفت والا اسناد شرعیه و احکام عرفیه از این بیشتر نمی‌شود که چند نفر عالم و مجتهد اهل تقوی و فطانت مطلب را تمام کنند و صیغه شرعیه بخوانند و علماء دیگر که ارکان اسلام هستند تصدیق کنند. ناچار به ارض مقدسه قم معاودت می‌کنم و اگر در آنجا هم بر اولیای دولت گران و ناگوار است، به عتبات عالیات ائمه هدی پناه می‌برم و تظلمات خود را در آنجا می‌کنم. عرض می‌کنم هفتاد سال است در نثر احکام شرعیه خودداری نکردم جوانی را به پیری رساندم، بر من ظلم کردند به پادشاه اسلام تظلم کردم، هشت دستخط اکید و کید محض عدل و انصاف صادر فرمودند رجال دولت اعتنا نکردند از من رفع ظلم نمودند. اولاً انتقام پادشاه اسلام را از این رجال صوری که در حقیقت خائن دولت هستند و بر خلاف میل و ضد اراده ولی نعمت خود کمر بسته‌اند می‌خواهم. خواهند داد، خواهید دید. ثانیاً در انتقام این پیر غلام شریعت که در نثر احکام و ترویج شریعت مطهره عمری گذرانیدم تعجیل می‌طلبم. الظلیمه الظلیمه، العجل العجل، یا رسول الله و اوصیاء رسول الله.

غیرت اسلام این عرض را هم بر داعی فرض کرده است که به جسارت عرضه دارم که عزت دستخطهای مبارک که عز خداداد است نگاه دارید و اگر بر حسب لزوم و وجوب صادر خواهید فرمود به عهده اشخاصی باشد که امتثال حکم همایون را فرض بدانند، شینده‌ام جناب سپهسالار اعظم و جناب علاء الدوله و بعضی از رجال دیگر حالت اعتنائی دارند و احقاق حقوق مظلومان می‌کنند. لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

ای کاش این وزراء بقدر الضیف از این خادم شریعت مطهره، رعایتی منظور می‌داشتند، خدا را به شهادت می‌طلبم که در نهایت یأس و دلتنگی از حقوق خود صرف نظر کردم و از این شهر رفتم. فردا به حضرت عبدالعظیم به دعای وجود آن عدل محض مشغول و بعد از این در حضرت معصومه علیها سلام یا سایر عتبات عالیات، دعاگو خواهم بود. از خداوند عزّ اسمه استدعا می‌کنم برای ظل الله اعوان و انصار دلتخواه و نوکر دلسوز و ناصر ملک و دولت که موجب نیکامی و ازدیاد عمر و دولت و شوکت باشد، برسانند ... از فضل خداوند متعال و حضرت ذوالجلال که ثانی و تالی آن ذات خجسته صفات همایون باشد تا از آن منبع عدل و انصاف عدالت‌ها را اخذ نموده مجری دارند.

الله الله من هولاء الامناء والوزراء، [الله] الله في الريا فانهم ودائع الرحمن و خزائن السلطان، وما علينا الا البلاغ، اعدلو هو اقرب للتقوى. می‌ترسم این مظلومین از این درگاه مأیوس شوند و [رو] به درگاه قاضی الحاجات ببرند. نمی‌دانند که حضرت اقدس شهریار تمام اوقات لیل و نهار خود را صرف رفاهیت عامه رعایا و قاطبه برایا کرده، لیکن حمعی از

بطالت و اعراض فاصده و خیالات کاسده در عهده تعویض می اندازند. از آه مظلومین باید ترسید. خداوند وجود اقدس
شهریاری را در همه حال از آفات و بلیات محافظت فرماید.

خادم الشریعة الحاج محمد صادقی قمی

ص: ۷

(۱) المآثر والاثار، ص ۱۵۳.

(۲) تاریخ قم، فیض، ص ۳۲ نسخه اصل و منحصر.

(۳) مختار البلاد، ص ۲۷۰ چاپ دوم.

(۴) قسمت هفتم. شماره ۱۲ دوره نهم مجله وحید. مقدمه دیوان شرر صفحات «نب» و «نهج» نیز دیده شود.

(۵) مرآت البلدان ۴؛ ۱۱۵.

(۶) احتمالا، مستوفی گرگانی ممیز مالیات دیوانی.

(۷) مجموعه خطی شماره ۳۶۶۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، صفحات ۷۸-۸۵ و جنگ مخطوط شماره ۳۷۵،
دانشکده حقوق، برگ ۵۰ - ۵۳ پ.

ص: ۸